کلام مرحوم خویی:

مرحوم خویی درباره قول به عینیّت، تفصیلی را مطرح می کنند:

«اما القول الأول: فان أريد من العينية فی مقام الإثبات و الدلالة- أعنی بها ان الأمر بشیء و النهی عن ترکه یدلان علی معنی واحد و إنما الاختلاف بینهما فی التعبیر فقط- فهذا مما لا إشکال فیه إذ من الواضح انه لا مانع من أبراز معنی واحد بعبارات متعددة و ألفاظ مختلفة فیبرزه تارة بلفظ و أخری بلفظ آخر، و هکذا- مثلا- یمکن إبراز کون الصلاة علی ذمة المکلف مرة بکلمة «صل» و مرة أخری بکلمة لا تترک الصلاة بان یکون المقصود من کلتا الکلمتین أبراز وجوبها و ثبوتها فی ذمة المکلف، لا ان المقصود من الکلمة الأولی إبراز وجوب فعلها و من الکلمة الثانیة إبراز حرمة ترکها لئلا تکون إحدی الکلمتین عین الأخری فی الدلالة و الکشف. و هذا هو المقصود من الروایات الناهیة عن ترک الصلاة. و لیس المراد من النهی فیها النهی الحقیقی الناشئ من مفسدة إلزامیة فی متعلقه، و لذلک لم یتوهم أحد حرمة ترک الصلاة و ان تارکها یستحق عقابین عقاباً لترکه الواجب، و عقاباً لارتکابه الحرام.

و هذا التعبیر- أعنی به التعبیر عن طلب شیء بالنهی عن ترکه- امر متعارف فی الروایات فی باب الواجبات و المستحبات و فی کلمات الفقهاء (رض) فتری انهم یعبرون عن الاحتیاط الواجب بقولهم لا یترک الاحتیاط. و علیه فمعنی ان الأمر بالشیء عین النهی عن ضده هو انهما متحدان فی جهة الدلالة و الحکایة عن المعنی، فی مقابل ما إذا کانا متغایرین فی تلک الجهة.

و علی ضوء ذلک صح ان یقال: ان الأمر بالشیء عین النهی عن ضده العام بحسب المعنی و الدلالة علیه. فان أرید من العینیة: العینیة بهذا المعنی فهی صحیحة، و لا بأس بها، و لکن الظاهر ان العینیة بذلک المعنی لیست مراداً للقائل بها کما لا یخفی.

و ان أرید بها العینیة فی مقام الثبوت و الواقع- أعنی بها کون الأمر بشیء عین النهی عن ترکه فی ذلک المقام و بالعکس- فیرد علیه انه ان أرید من النهی عن الترک طلب ترکه المنطبق علی الفعل إذ قد یراد من النهی عن الشیء طلب ترکه کما هو الحال فی تروک الإحرام و الصوم، حیث یراد من النهی عن الأکل و الشرب و مجامعة النساء، و الارتماس فی الماء، و لمس المرأة، و لبس المخیط للرجال. و التکحل و النّظر إلی المرأة، و المجادلة، و غیرها مما یعتبر عدمه فی صحة

@seyedhasankhomeinii

الإحرام طلب ترک هذه الأمور فان هذا النهی لم ینشأ عن مبغوضیة تلک الأمور. و قیام مفسدة إلزامیة بها، بل نشأ عن محبوبیة ترکها، و قیام مصلحة إلزامیة به. و علیه لم یکن مثل هذا النهی نهیاً حقیقیاً ناشئاً عن مفسدة ملزمة فی متعلقه، بل هو فی الواقع أمر، و لکن أبرز بصورة النهی فی الخارج- ان أرید ذلک فلا معنی له أصلا، و ذلک: لأن ترک الترک و ان کان مغایراً للفعل مفهوماً إلا انه عینه مصداقاً و خارجاً، لأنه عنوان انتزاعی له، و لیس له ما بإزاء فی الخارج ما عداه.

أو فقل: ان فی عالم التحقق و الوجود أحد شیئین لا ثالث لهما، أحدهما الوجود، و الثانی العدم البدیل له. و اما عدم العدم فهو لا یتجاوز حد الفرض و التقدیر: و لیس له واقع فی قبالهما و إلا لأمکن أن یکون فی الواقع أعدام غیر متناهیة فان لکل شیء عدما، و لعدمه عدم، و هکذا إلی أن یذهب إلی ما لا نهایة له. نعم انه عنوان انتزاعی منطبق علی الوجود، و علیه فالقول بان الأمر بالشیء یقتضی النهی عن ضده فی قوة القول بان الأمر بالشیء یقتضی الأمر بذلک الشیء، و هو قول لا معنی له أصلا.

فالنتیجة: انه لا یمکن أن یراد من النهی عن الترک طلب ترکه لاستلزام ذلک النزاع فی أن الأمر بالشیء یقتضی نفسه، و هذا النزاع لا محصل له أبداً.

و ان أرید بالنهی عن الترک النهی الحقیقی الناشئ عن مبغوضیة متعلقه، و قیام مفسدة ملزمة به فالنهی بهذا المعنی و ان کان أمراً معقولا فی نفسه إلا انه لا یمکن ان یراد فیما نحن فیه، و ذلک لاستحالة ان یکون بغض الترک متحداً مع حب الفعل أو جزئه و ذلک لاستحالة اتحاد الصفتین المتضادتین فی الخارج.

و بعبارة واضحة: انه لا شبهة فی أن الأمر الحقیقی یباین النهی الحقیقی تبایناً ذاتیاً، فلا اشتراک بینهما لا فی ناحیة المبدأ و لا فی ناحیة الاعتبار و لا فی ناحیة المنتهی. اما من ناحیة المبدأ فلان الأمر تابع للمصلحة الإلزامیة فی متعلقه و النهی تابع للمفسدة الإلزامیة فیه. و اما من ناحیة الاعتبار فلما ذکرناه غیر مرة من ان حقیقة الأمر لیست إلا اعتبار المولی الفعل علی ذمة المکلف، و إبرازه فی الخارج بمبرز کصیغة الأمر أو نحوها. و حقیقة النهی لیست إلا اعتبار المولی حرمة الفعل علیه، و جعله محروماً عنه، و إبرازه فی الخارج بمبرز من صیغة النهی أو ما شاکلها. و من الواضح ان أحد الاعتبارین أجنبی عن الاعتبار الآخر بالکلیة. و اما من ناحیة المنتهی فلان الأمر

@seyedhasankhomeinii

يمتثل بإتيان متعلقه و النهی يمتثل بترک متعلقه.

و علی هذا الضوء فکيف يمکن القول بان الأمر عين النهی فهل هو عينه فی ناحية المبدأ أو فی ناحية المنتهی أو فی ناحية الاعتبار کل ذلک غير معقول.

فالنتيجة اذن هی ان القول بالعينية قول لا محصل له.»[1]

توضیح:

۱. ممکن است مراد از عینیّت، عین‌هم بودن در مقام اثبات و دلالت باشد و ممکن است مراد عین‌هم بودن در مقام ثبوت باشد.

۲. عینیّت در مقام اثبات به این معنی است که:

۳. امر به شی و نهی از ترک آن، بر یک مطلب دلالت دارند و صرفاً اختلاف در تعبیر در میان است.

۴. این مطلب صحیح است چراکه می توان از یک واقعیت به صورت های مختلف سخن گفت و لذا امر به صلوة و نهی از ترک آن، به معنای وجوب صلوة هستند و نه اینکه دو واقعیت داشته باشیم که یکی وجوب است و دیگری حرمت و تا دو عقاب بر تارک صلوة بار شود.

۵. این تعبیر دوگانه در کلمات فقها بسیار است.

۶. ولی اگر عینیت در مقام ثبوت و واقع است یعنی در عالم واقع امر به شی عین نهی از ترک آن است، این غلط است چراکه: باید دید در این صورت مراد از، نهی از ترک چیست؟

۷. اگر مراد از «**نهی از ترک**»، «**ترک ترک**» است به این معنی است که مصلحت ملزمه در ترک صلوة باشد **اولاً**: این غلط است (اگرچه در مواردی ترک دارای مصلحت است مثل تروک احرام و صلوة. که در آنجا «**ترک اکل**» مصلحت دارد و نه اینکه فعل اکل مفسده داشته باشد)

۸. چراکه در مورد صلوة، این فعل است که دارای مصلحت است و لذا «**نهی از ترک صلوة**»، نهی حقیقی نیست.

۹. و **ثانیاً** (اگر مراد از نهی از ترک این است که مصلحت در ترک باشد: اصلاً عینیّت امر به شی و نهی از

---

۱. خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه (طبع دار الهادی)، ج۳، ص۴۵.

@seyedhasankhomeinii

ترک معنی ندارد.

۱۰. چراکه «**ترک ترک صلوة**» اگرچه با «**فعل صلوة**» مفهوماً مختلف هستند ولی مصداقاً یکی هستند چراکه «**ترک ترک صلوة**» یک عنوان انتزاعی است که غیر از صلوة، هیچ ما به ازائی در عالم خارج ندارد.

۱۱. به عبارت دیگر در عالم خارج یا شی وجود دارد یا «**عدم بدلی آن**» متحقق است امّا «**عدم عدم**» صرفاً امری انتزاعی و مقدّر است و الاّ بی نهایت عدم قابل فرض است (عدم عدم عدم، عدم عدم عدم عدم و....)

۱۲. البته عدم عدم شی با وجود شی منطبق است.

۱۳. پس اگر کسی بگوید امر به شی اقتضا می کند نهی از ترک شی را، مثل این است که بگوید امر به شی اقتضا می کند امر به آن شی را [چراکه: امر به شی = طلب شی. نهی از ترک شی= طلب ترک ترک شی = طلب شی]

۱۴. و اگر مراد از «**نهی از ترک**» آن است که واقعاً متعلق نهی، مبغوض است (یعنی نهی از ترک صلوة، واقعا ترک صلوة مفسده ملزمه دارد)

۱۵. این چنین نهی ای معقول است ولی در مانحن فیه معقول نیست چراکه:

۱۶. محال است که «**ترک ترک صلوة**» مبغوض باشد و در عین حال عین و یا جزء «**محبوبیّت صلوة**» باشد چراکه:

۱۷. محال است که دو صفت متضاد در عالم خارج با هم در مصداق واحد جمع شوند.

۱۸. به عبارت دیگر: امر حقیقی و نهی حقیقی با هم مباین ذاتی هستند و اصلاً با هم اشتراک ندارند.

۱۹. در مبدء (مقام اقتضاء) مشترک نیستند چراکه یا شی مصلحت دارد یا مفسده و امر و نهی تابع مصلحت و مفسد هستند.

۲۰. در اعتبار هم مشترک نیستند چراکه امر و نهی، اعتباری هستند از ناحیه مولا که در یکی وجوب فعل بر ذمه مکلف اعتبار می شود و در دیگری حرمت. و این دو اعتبار ربطی به هم ندارند تا عین هم باشند.

۲۱. و در منتهی (مقام امتثال) هم با هم مشترک نیستند چراکه امر، به فعل امتثال می شود و نهی به ترک.❊

@seyedhasankhomeinii

ما می گوئیم:

ماحصل فرمایش مرحوم خویی:

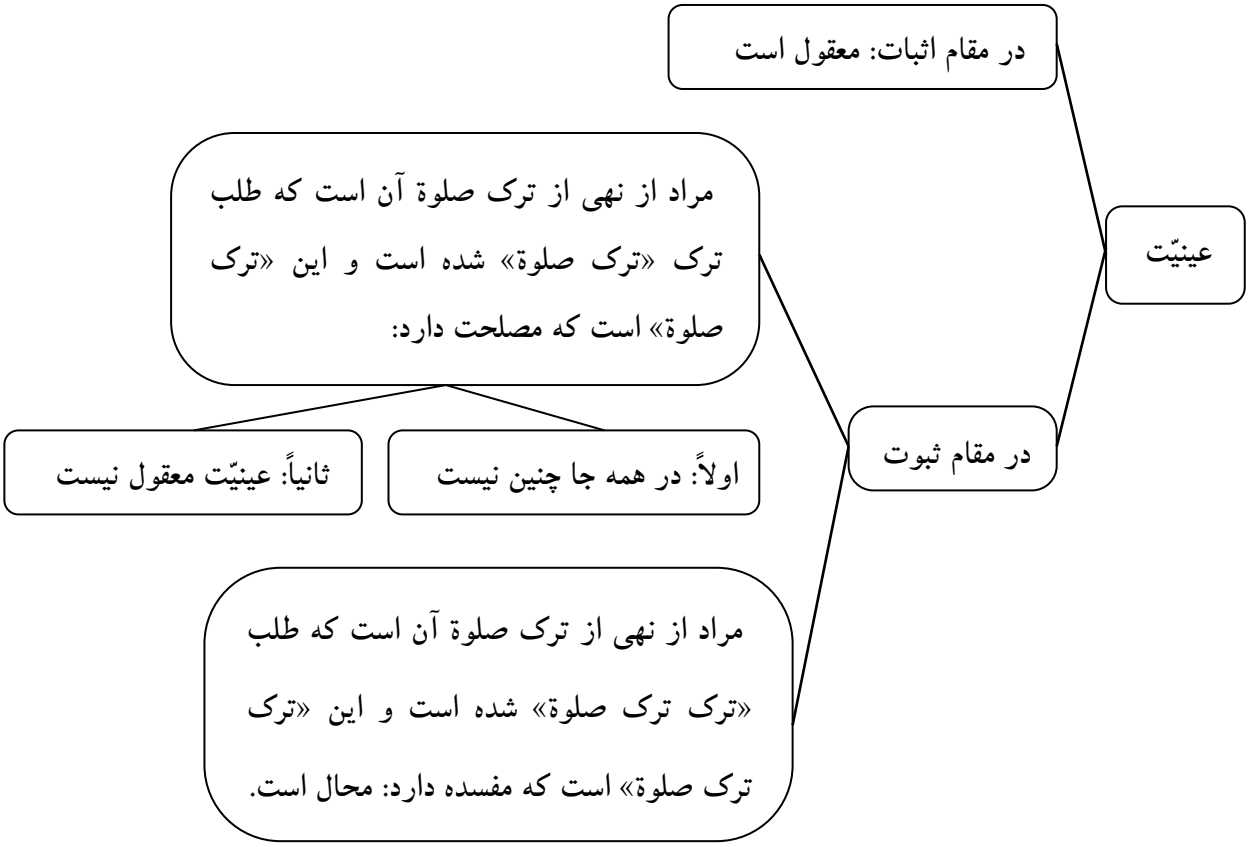

@seyedhasankhomeinii